

گفتگوی جهان امروز با لیلا دانش

نویسنده کتاب نئولیبرالیسم، زن و توسعه

جهان امروز: اخیرا کتابی از شما با عنوان «نئولیبرالیسم، زن و توسعه» منتشر شده، میتوانید کمی باختصار راجع به این کتاب بگویید؟

لیلا دانش: این کتاب معطوف است به ارائه تحلیلی از مساله زن در شرایط حاضر ایران و بر آنست تا در ارتباط و پیوستگی با فاکتورهای عمومی تر تصویری از جایگاه مساله زن در روند برنامه های توسعه اقتصادی و سیاسی در ایران بدهد. واقعیت اینست که بر متن تحولاتی که به گلوبالیزاسیون معروف شده تغییرات مهمی در موقعیت عینی زن در جامعه سرمایه داری رخ داده است و این پدیده نیز جهانی است و تقریبا مشخصه موقعیت زنان در همه جای دنیاست. از اواسط دهه هفتاد میلادی که با بحران نفت در این سالها، انقلاب انفورماتیک و دگرگونی شگرف در عرصه تولید و همچنین تغییر در سازمان کار مشخص میشود، رکود در رشته هایی از صنعت که سنتا مردانه بودند و گسترش بخش خدمات که سنتا زنانه بودند، آغاز شده بود. همچنین بالا رفتن اشتغال زنان در کارهای عمدتا موقتی، نیمه وقت (و یا قطعه کاری عمدتا در کشورهای توسعه نیافته) نشانه روشنی بر مطلوبیت کار ارزان و منعطف زنان در این شرایط بود. این پدیده وقتی ابعادی عظیم یافت که معلوم شد در کشورهای توسعه نیافته، آنجا که بدلائل متعددی زنان نه فقط در حاشیه بازار کار بلکه اصولا در حاشیه جامعه هستند، امکان جذب این بخش از نیروی کار با دستمزدهای بسیار ناچیز در خدمت شرکت های چند ملیتی که گاه شاغلین آن هرگز نشانی از صاحبانشان را هم نمی بینند، وجود دارد. کتاب حاضر تلاش دارد که بر مبنای این فاکتور عینی این نکته را مستدل کند که پروسه توسعه، پروسه ای است که بیش از هر زمان دیگری اعتراض زنان به موقعیت اقتصادی و اجتماعی شان را به اعتراض علیه کاپیتالیسم گره میزند. و همچنین از آنجا که موضوع کتاب تمرکز بر مساله زن در چارچوب برنامه های توسعه در ایران است بخش زیادی از آن معطوف است به ارائه تحلیلی از جایگاه مساله زن در توسعه سیاسی و بررسی روندهای احتمالی آتی و مستدل کردن این نکته که جنبش زنان اگر قرار است جنبشی باشد که مسائل اکثریت زنان را در برمیگیرد، بطور قطع باید راه خود را از اصلاحات و مدافعین توسعه سیاسی و اقتصادی جدا کند.

جهان امروز: ولی بهرحال بخشی از زنان که موافق برنامه های اصلاحات و پروسه توسعه هستند، اینکار را نخواهند کرد؟

لیلا دانش: واضح است و دقیقا همین مساله است که اهمیت بحث و جدل در مورد آتیه جنبش زنان را موکد میکند. پدیده جنبش اصلاحات، حال با هر تعبیری که از آن داشته باشیم لااقل این حسن را برای بورژوازی ایران داشت که امکان و فضای لازم برای پیشبرد دست راستی ترین ایده ها در شکل گیری و تاثیر گذاری بر جنبشهای اجتماعی را فراهم کند. برای مثال یکی از این ابزارهای نظری و فکری گفتمان سنت / مدرنیته است. در این چارچوب شما «مختارید» که میان «سنت» و «مدرنیته» یکی را انتخاب کنید. جای دادن حکومت اسلامی در قطب «سنت» با توجه به پایه های ایدئولوژیکش و فرهنگی که بر جامعه تحمیل کرده دشواری ای در برنارد و همین است که بنوعی سمپاتی هایی به پذیرش گفتمان سنت / مدرنیته بوجود می آورد. اما مدرنیته تنها به نرم ها و ارزشهای فرهنگی جامعه مدرن دلالت نمیکند، بلکه بنیاد و سمبل جامعه کاپیتالیستی است که سالهاست در ایران وجود دارد و مهمتر از آن اینکه آنچه در راستای برنامه های توسعه در حال اجراست نیز چیزی جز تعمیق این مناسبات در اشکالی بغایت خشن و بی پرده نیست. بنابراین بحث بسادگی اینست که با توضیح و تبیین همه مسائل و از جمله مسائل جنبش زنان در راستای گفتمان سنت / مدرنیته از آنجا که تکلیف حکومت اسلامی روشن است، باید مدافع «مدرنیته» یا کاپیتالیسم شد! و گویا این حکومت هم در طول ۲۵ سال حیاتش اصلا ربطی به مناسبات سرمایه داری نداشته است. و این آن چیزی است که بسیاری از فعالین جنبش زنان (حتی سوسیالیست هایش) متاسفانه به آن کم توجه میکنند. ضدیت با جمهوری اسلامی و معضلاتی که این حکومت در رابطه با مساله زن در این ۲۵ ساله آفریده بنحوی کور گرایش و سمپاتی به «مدرنیته» را تقویت کرده است بی آنکه به عواقب آن توجه جدی ای بشود. اما بهرحال شک و تردید هم کم نیست. خروج کارگاههای کوچک از شمول قانون کار که بخش وسیعی از زنان کارگر را در بر میگیرد خود ضربه محکمی به کارآیی گفتمان سنت / مدرنیته بود. عده ای تصور میکنند که چنین اقدامی، مثلا خروج کارگاهها از شمول قانون کار، ناشی از وجود حکومت اسلامی است اما واقعیت این است که آنچه در عرصه توسعه اقتصادی در جریان است، فصل مشترک همه بخش های بورژوازی ایران است. هیچ بخش دیگری از اپوزیسیون بورژوایی (طیف جمهوریخواهان، سلطنت طلبان و یا شاخه های مذهبی) انتقاد ریشه ای به برنامه های توسعه و یا آلترناتیو دیگری ندارند. بحث ها بر سر نوع پیشبرد آنست و خصوصا با توجه به عوارض خانمان برانداز این برنامه ها که جلوه هایی از آن فی الحال روشن شده است. تا آنجا که به این کتاب مربوط است تلاش شده که جایگاه سیاسی گرایش اصلاح طلب (دولتی و غیر دولتی) در رابطه با کل سنت لیبرالی در ایران توضیح داده شود. نکته این است که سنت لیبرالی در ایران ضعف های تاریخی عدیده ای دارد که کل پتانسیل سیاسی آن را لااقل در شرایط حاضر و آینده نزدیک بسیار محدود میکند. به این معنا تحرکات سیاسی ای که بر این بستر قوام میگیرند بسادگی ظرفیت

تبدیل شدن به جریان توده ای ندارند، اما واضح است که بی تاثیر هم نیستند.

جهان امروز: بروزات عملی این گرایش چیست؟ شاید کافی نباشد که فقط آنها را با بحث در مورد گفتمان سنت / مدرنیته مورد خطاب یا بررسی قرار داد. توضیح مشخصتری در این مورد دارید؟

لیلا دانش: بحث سنت / مدرنیته و یا تمرکز بر نقش این گفتمان در جنبش زنان بسیار ضروری است و در واقع چگونگی چالش این بحث است که پایه تعلقات سیاسی در این جنبش قرار میگیرد. ناگفته نماند که گفتمان سنت / مدرنیته در فضای روشنفکری لیبرالی ایران قرار است چاره همه دردها باشد. مساله صرفا بر سر جنبش زنان نیست. ولی در این مورد مشخص همانطور که پیشتر گفتم با توجه به سابقه یک حکومت اسلامی در ایران و مشقاتی که نسلی از زنان و مردان جوان تحت این حکومت متحمل شده اند زمینه را برای پذیرش این تفکر آماده میکند. تاکید میکنم که مساله مطلقا بر سر کم‌رنگ کردن مبارزه علیه خرافات و فرهنگ عقب مانده متعلق به جامعه پیشامدرن نیست. مساله این است که این تمام مشکلات زن ایرانی نیست. مبارزه علیه خرافات و فرهنگ مردسالار در مدرنترین جوامع اروپایی هنوز هم در دستور است. یعنی در جاییکه لااقل روی کاغذ و مطابق قوانین مصوب بسیاری از حقوق اجتماعی زنان پذیرفته شده است. بنابراین در این مورد مشخص دو نکته مهم است. اول تشریح جایگاه خود این گفتمان و اینکه چرا اصولا جنبش زنان باید در مقابل این سوال قرار بگیرد. باتکا کدام تجربه تاریخی قرار است مدرنیته ضامن برابری زن و مرد و رفع تضییقات جنسی باشد؟ بخشی از فمینیست‌های ایرانی متاسفانه حتی تاریخ عقایدی را که خودشان را به آن منتسب میکنند نیز درست نمیدانند و متوجه نیستند و یا نمیخواهند قبول کنند که فمینیسم کلاسیک خود چالشگر مدرنیته بود و در نقد به ساختارها و ایده های جنسیت گرای فلسفه عصر روشنگری شکل گرفت. بی توجهی این دسته از فعالین جنبش زنان در ایران به نقش مدرنیته البته قرار است در جای دیگری گویا پاسخ بگیرد. معطوف شدن و تلاش اینها برای سوق دادن جنبش زنان به کار فرهنگی دقیقا از همین روست و همین پاسخ سوال شماست. مساله صرفا بر سر گفتمان سنت / مدرنیته نیست بلکه توسل به این گفتمان در عمل خط سیاسی مشخصی را در دستور میگذارد و آن تلاش برای تبدیل کردن جنبش زنان به جنبشی فرهنگی است. با چنین سمتگیری ای میشود بر تصمیم گیری های هیات مدیره شرکت ها برای دخالت زنان و یا قرار گرفتن زنان در مناصب ریاست تاثیر گذاشت، اما تصور نمیکنم حتی یک نفر در این سنت پیدا شود که بتواند ادعا کند با سوق دادن جنبش زنان به یک حرکت فرهنگی میشود نقطه ختمی بر مصایب انبوه زنانی گذاشت که زیر شلاق قراردادهای موقت کار و کارهای موقت و خانگی و غیره هیچ حمایتی، بمعنای واقعی کلمه هیچ حمایت

قانونی ندارند. بسختی میتوان ثابت کرد که راه غلبه بر این معضل کار فرهنگی و تلاش برای تغییر ارزشهای اخلاقی و فرهنگی جنابان کارفرمایان باشد! دقیقا وارد شدن در همین پراتیک است که شروع فاصله گرفتن از مسائل اکثریت زنان است. البته روشن است که کار فرهنگی تنها مبارزه علیه فرهنگ مردسالار نیست. مشخصا بخشی از کار فرهنگی اصلاح طلبان که البته هیچ جایی هم تصریح نشده بلکه باید از لابلای اظهار نظرات چهره های این جریان متوجه آن شد، قرار است معطوف به کار در میان خود زنان برای بالا بردن آگاهی اجتماعی، سواد و آموزش و تخصص باشد. این آرزوها نه فقط مضر نیستند بلکه بسیار خوبند. اما مساله این است که اینها با نیازهای برنامه های توسعه هماهنگی ای ندارند. برنامه های توسعه قرار است باعلا درجه معطوف به ارزان تمام کردن پروسه تولید باشند و نه اختصاص بودجه در خدمت امور اجتماعی. همین امروز بخش زیادی از زنان تحصیل کرده بیکارند و این در کلیت خود (و نه در موارد معین) هیچ ربطی به فرهنگ مردسالار و یا ارزشهای متعلق به جامعه سنتی ندارد، بلکه نیاز سیستم حاکم است. پیشرفت این خط از آنجا که حمایت دولتی ندارد و نمیتواند داشته باشد قرار است عمدتا باتکا سازمانهای غیر دولتی NGO ها صورت بگیرد که فی الحال صدای بسیاری را بلند کرده است که اینها خیلی هم غیر دولتی نیستند و وقتی اجازه کار پیدا میکنند که باشکال مختلف مورد تایید دولت و یا وابستگان دولتی (و در نتیجه در انطباق با نیازهای آن) باشند. کار فرهنگی مهم است، همیشه مهم است. همیشه جزیی از اقداماتی است که برای پیشگیری از تبعیضات جنسی و مبارزه علیه آنها باید در دستور قرار بگیرد. توجه کنید: جزیی از اقدامات بسیار گسترده تر دیگری که قرار است با صراحت و دقت ضامن برابری انسانها باشند. اصلاح طلبان (دولتی و غیر دولتی) حتی وعده تغییرات قانونی چشمگیری را هم نمیدهند. چشمگیرترین تغییرات، آنهاست که قرار است در سالهای بسیار دوری بر مبنای کار فرهنگی امروز اتفاق بیفتد. با معطوف شدن جنبش زنان به کار فرهنگی در چارچوب گفتمان سنت / مدرنیته و بموازات برنامه های توسعه (سیاسی و اقتصادی) و اصلاحات، باید پرسید چه کسانی و در چه پرسپکتیو زمانی از این پروسه سهم خواهند برد؟ واقعیت اینست که پیشرفت برنامه های توسعه نیاز دارد به دخیل کردن بخشی از زنان در سیستم حاکم و معطوف شدن به کار فرهنگی مستقل از نیت بسیاری از مجریان آن، قرار است این معضل را حل کند و نه معضل اکثریت زنان را. بنابراین این تنها باز کردن میدانی فرعی است برای سهم کردن بخشی از زنان در روندی که اکثریت زنان جزو قربانیان شناخته شده قدم اول آن هستند.

جهان امروز: بعنوان آخرین سوال، بخشی از کتاب همانطور که گفتید به بررسی تحولات نظری در درون فمینیسم بطور کلی اختصاص دارد. این بحثها را چطور و با چه حلقه واسطه‌هایی به تحولات نظری و سیاسی در درون جنبش زنان در ایران مربوط میکنید.

لیلا دانش: بررسی تحولات نظری در درون فمینیسم از دو زاویه مهم است. اول اینکه این تحولات خود بازتاب تغییرات عینی در موقعیت زن در دنیای سرمایه اواخر قرن بیستم و آغاز قرن بیست و یک است. تبدیل شدن فمینیسم به شاخه های بسیار متفاوت، پایان جنبش زنان نیست بلکه آغاز قرار گرفتن جنبش زنان بر پایه هایی متفاوت از گذشته است. و ثانياً گرچه جغرافیای طرح این مباحث و جدلها بسیار دور از ایران است اما بنحو روشنی بر شکل گیری مباحث در میان فعالین جنبش زنان در ایران تاثیر داشته و دارد. در این فصل من سعی کرده ام پایه های تشنت نظری فمینیسم را بررسی کنم و نشان دهم که بر مبنای این تشنت و این مجاز بودن «همه چیز» است که امکان شکل گیری مثلاً فمینیسم اسلامی در ایران و یا دیگر کشورهای اسلامی فراهم میشود. بعلاوه همچنانکه در ابتدای کتاب توضیح داده ام امید و تلاش من بر آن بوده که نشان دهم که فمینیسم ایدئولوژی رهایی زن نیست. هیچوقت نبوده است. لاقلاً در مارکسیسم و لیبرالیسم بعنوان سنت های سیاسی شناخته شده و موثر در تاریخ قرن بیستم، فمینیسم چنین جایگاهی را ندارد. اما فمینیسم بعنوان فعالیت، تحرک و یا پراتیک زن محور نه تمام شده و نه تمام میشود مادامکه اعتراض به تبعیضات جنسی هنوز موضوعیت دارد. و شاید بد نباشد گفته شود که در مقابل آن درکی که فمینیسم را ایدئولوژی رهایی زن میدانند درک افراطی دیگری نیز موجود است و لاقلاً در چارچوب سنت چپ حاضر هنوز جزو تاریخی است که بخاطر می آوریم و آنهم برخورد چپ به فمینیسم و جنبش زنان و بورژوازی دانستن این جنبش است. در این تفکر که مبنای ایدئولوژی در فرقه گرایانه ترین شکل آن است (اگر فعلاً از شوینیسم آن بگذریم)، بکار بردن لفظ فمینیسم بمعنای زیر سوال بردن همه مقدسات ایدئولوژیک است اما در دنیای واقعی بسیاری از فعالین جنبش زنان که ممکن است خود را فمینیست هم بخوانند آنجا که در جامعه باید تعلق سیاسی خود را نشان دهند، بعنوان سوسیالیست و چپ ظاهر میشوند. پاسخ این تناقضات روزی خودبخود روشن خواهد شد اما میشود از «خودبخودی» فاصله گرفت و آگاهانه تشخیص داد که در جنبش اجتماعی تنوعات را باید پذیرفت. اینکه سرنوشت این جنبش و در اینجا جنبش زنان چه میشود و در کجای کل تصویر سیاسی ایران قرار میگیرد را با محتوای سیاستها باید محک زد. جنبش اجتماعی جای تقابل سیاستهاست و نه ایدئولوژیها. نه برخورد تخطئه گرانه به جنبش زنان و نه برخورد غیرانتقادی به فمینیسم (که برای بخشی از چپ جبران خطای گذشته است) هیچکدام راه به جایی نخواهد برد. بهرحال برای دور نیفتادن از پاسخ به سوال باید بگویم که دقیقاً همان تحولاتی که امروز در کشورهای پیشرفته سرمایه داری باعث افول قدرت فمینیسم شده، در کشورهایی مثل ایران امکان عروج آن را داده است. باید البته توجه کرد که اعتراض به تبعیضات جنسی و خصوصاً در چارچوب قوانین اسلامی تازه نیست. بعبارت دیگر اعتراض زنان بقدمت حیات جمهوری اسلامی اعتراضی جانانه بوده است. اما بیان سیاسی و «ایسمی» یافتن آن البته کاملاً

جدید و متأثر است از تحولات سیاسی در درون خود ایران. جنبش زنان حرکتی یکپارچه نیست و همیشه تعلقات سیاسی زنان منجر به شکل‌گیری شاخه‌های مختلف در آن شده است. از این زاویه نیز مهم است که تاریخ تحولات نظری در جنبش زنان را بشناسیم.

برگرفته از جهان امروز شماره ۱۳۱